

باده از ما مست شد نی ما از او

مهدی سیاح زاده

مولوی، در مثنوی همواره به این نکته پای می فشرد که سرانجام انسان های به قوام رسیده به گونه ای است که الگوی طبیعت می شوند. بطور نمونه می گوید: آیا جوشش انگور را هنگامی که می خواهد شراب بشود دیده اید؟ جوشش و وجد و سُرُور ما (عارف کامل)، هنگام شوق و ذوق و سماع، الگوی همان جوشش شراب شده است. حتی کائنات با آن همه عظمت، گدای «اندیشه ی آدمی» است. در حقیقت، این ما نیستیم که از می مست می شویم، بلکه بر عکس، می از ما مست شده است. و مهم تر این که جسم و تن (قالب)، به داشتن ما (روح) است که به هستی رسیده است.

باده در جوشش، گدای جوش ما

چرخ در گردش، گدای هوش ما

باده از ما مست شد، نی ما از او

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

باده از ما مست شد، نی ما از او

قلب از ما هست شد، نی ما از او

۱۸۱۱/۱

می بینید؟ مولوی، اینجا دیگر خود را انسان نمی داند.
او هنگام سرودن این ابیات، ظاهراً به آن حالی رسیده است که
خود را روح کامل، و یا «آدم» می داند، که در ذره ذره ی
اجزای عالم حضور مؤثر دارد.
